

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ ابْنِ عَبَّاسٍ

مجلس دوئیست و سی و پنجم

سید محمد حسن حسینی طہرا

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

سخن در عباراتی بود که امام صادق علیه السلام راجع به حلم و کیفیت بردباری بیان می کردند؛ توصیه هایی که در این زمینه حضرت به «عنوان» داشتند راجع به آن مطالبی خدمت رفقا عرض شد. ماحصل این فقرات این بود که اگر انسان با افراد نادانی برخورد کند و سخن ناصوابی از آنها بشنود باید در مقام پاسخگویی و مقابله چگونه برخورد کند. آیا باید مانند خود آنها با آنها برخورد کند؟ یا اینکه مطابق با شأن و دستوری که به او داده شده باید برخورد داشته باشد؟ به عبارت دیگر آیا شهادت در این است که انسان هر طوری که دیگران با او صحبت می کنند و برخورد می کنند و سخن می گویند همان طور جواب بدهد؟ یا اینکه ببیند آن حال مقتضی و برخورد مقتضی را در اینجا چگونه باید تدبیر کند؟

البته راجع به تبعاتی که این مسئله ممکن است داشته باشد مطالبی عرض شد و راجع به تأثیری که در نفس می گذارد عرض کردیم که آن مطالب را بعداً خدمت رفقا عرض می کنیم که برخورد و مقابله با این گونه افراد چه تأثیری دارد و نحوه پاسخگویی چه مسائلی را ممکن است نفیاً و اثباتاً یعنی از نظر سلبی و از نظر

ایجابی در نفس انسان اینها را به وجود بیاورد.

عرض شد که همه اینها برگشتش به همان حالتی است که انسان در درون خود و در نفس خود آن حالات را پی می‌گیرد. به‌طور کلی تمام این تأثیر و تأثرها ناشی از کیفیت موضع‌گیری نفس و تفکر و خطورات و آن حالتی که درون انسان نسبت به مسئله هست پیش می‌آید؛ اگر آن حالت صواب باشد تأثیر تأثیر مثبت است و اگر حالت ناصواب باشد طبعاً تأثیر تأثیر منفی خواهد بود. و همین‌طور مطلب جلو می‌رود تا اینکه انسان، چنانکه در جلسه قبل یا در یکی از شب‌های ماه مبارک که در دعای ابو حمزه صحبت می‌کردیم عرض کردیم یک‌مرتبه حالت انقلاب برای انسان پیدا نمی‌شود، بلکه این حالت کم‌کم و تدریجی و به‌نحو استاندارد است؛ یعنی اگر انسان نسبت به مسائل برخورد ناصواب داشته باشد و آن کار صحیحی که متوقع از اوست آن را انجام ندهد کم‌کم کم‌کم در طول زمان، یک هفته، دو هفته، یک ماه، دو ماه، یک سال - بسته به آن نحوه تقابل و بسته به آن کیفیت شاکله نفس، خود او هم تأثیر دارد - این هی تنازل می‌کند، تنازل می‌کند پایین می‌آید، از آن شأن انسانیت هی پایین می‌آید و هی تنازل می‌کند تا جایی که نفس او با آن صفت زشت و صفت نامناسب عینیت پیدا می‌کند. یعنی اگر تابه‌حال یا در مدت زمان قبل این به عنوان یک امر عرضی بر نفس او عارض می‌شود و به عنوان یک امر وارداتی بر نفس او ورود می‌کند الان دیگر نفس او می‌شود همان نفس صفت زشت.

انسان وقتی یک دروغ بگوید این دروغ به عنوان یک امر وارداتی می آید بر نفس انسان عارض می شود، چون انسان که از اول دروغ گو به دنیا نیامده. شما بچه ها را نگاه کنید ببینید اینها همه راست می گویند، بچه اصلا دروغ نمی فهمد چیه، خلاف نمی فهمد. اگر ببیند پدر و مادر یا اطرافیان به او دارند خلاف می گویند می ایستد نگاه می کند تعجب می کند، با آنچه را که خودش درک می کند در تعارض می بیند. چرا این طور است؟ به خاطر اینکه این دروغ گو زائیده نشده، این راستگو زائیده شده. خدا این را راستگو قرار داده و چون از آن عالم که عالم ربوبی است، تنازل کرده آن صفات عالم ربوبی را با خودش آورده. در عالم بالا که دروغ نیست، آیا شده تابه حال فرض کنید جبرائیل دروغ به پیغمبر بگوید، یک وحی دروغ بگوید؟! عزرائیل بیاید یک حرف دروغ بزند، ملائکه بیایند به مردم خلاف و دروغ بگویند، اصلا یک همچین چیزی متصور هست؟ امکان ندارد. چرا؟ چون بنای عالم بالا بر صدق است، بنای عالم بر حق است، بنای عالم بر صدق است.

ملائکه اصلا دروغ نمی فهمند یعنی چه. چون نفس تفکر ملائکه و تعقل ملائکه با عالم تکوین خارجی عینیت دارد؛ یعنی در عالم بالا همان تکون خارجی و تکوین خارجی که براساس صدق است همان صورت عینی آن عالم - نه صورت ذهنی - همان صورت عینی آنها در نفس ملک است و در نفس ملائکه هست. - درک این مطلب یک قدری احتیاج به دقت دارد - ما وقتی که یک چیزی را تصور می کنیم یک چیزی را نگاه می کنیم، صورت ذهنی آن عین خارجی برای ما حاصل

می شود. الان رفقا در اینجا نشسته اند دارند به عرائض بنده گوش می دهند، من هم دارم رفقا را می بینم. آیا وجود خارجی رفقا در درون من قرار گرفته یا وجود خارجی و وجود عینی من در درون و نفس رفقا؟ یا نه، یک صورتی است، نگاه می کنید چشمتان را باز می کنید چشمتان به من می افتد، یک صورتی از من در آن دل و در آن ذهن تحقق پیدا می کند. این را می گویند صورت ذهنی و نفسی. حالا اگر درست باشد و خلاف نباشد، به نحو دیگری نباشد، خود من هم همین طور؛ وقتی که نگاه می کنم یک صورت خارجی آنها در ذهن نقش می بندد. خیلی هنر داشته باشم این صورت خارجی صورت معیبه نباشد، صورت ناقصی نباشد، صورتی باشد که منطبق باشد بر آن تکون خارجی و بر آن عین خارجی و بر اعیان خارجی. توجه کردید؟!

اما صورتی که ملائکه از ما در ذهن دارند همین صورتی است که ما از افراد و از اشیاء داریم؟ یا اینکه نه، ملائکه صورتی که از ما دارند خود ما را در وجود خودشان دارند، نه اینکه صورت ما را؛ یعنی خود وجود ما، وجود عینی، یعنی همین وجود - که البته تازه این یک وجود وجود ناقصه و نازله ای است از وجود مثالی و ملکوتی که حالا دیگر برود بالا - همین وجود خارجی، همین عینیت خارجی، همین نفس اشیاء، این [در] درون عالم مجردات است، که ملائکه هم همان واسطه برای نزول اسماء و صفات الهی در جزئیات و در محدودات و محدودات و در مقیدات هستند. لذا در آن توضیحی که خدمت رفقا نسبت به کیفیت

ثبت اعمال و رفتار و کردار و گفتار و افکار در نزد ملائکه داشتیم خدمت رفقا عرض کردم که این نیست که می گویند فرض کنید ملکی که این طرف است یکی دو تا دفترچه دستش است - حالا ما نمی بینیم - یکی قلم راست اعمال صالح نوشته و آنکه چپ است اعمال خلاف. و روز قیامت هم همین پرونده را باز می کنند می آورند نشان می دهند. اگر این طور باشد ما می گوئیم آقا برداشتی در پرونده دست کاری کردی. الان همه جا در پرونده ها دست کاری می کنند و یک پرونده را ...!! می گوئیم شما هم همین طور. وقتی که ما بلد باشیم دست کاری کنیم شما که ملائکه [هستید] به طریق اولی دیگر بلدید! شما که قدرت و اختیارتان از ما خیلی بیشتر است. اگر هم ما یاد گرفتیم از شما یاد گرفتیم، برداریم این طرف و آن طرف کنیم و دیگر بی گناه و با گناه، با گناه و بی گناه ... .

اینها چه جواب می دهند؟ می گویند نه آقا شما خلاف می گوئید. می گوئیم نه شما خلاف می گوئید. ملائکه یک کاری می کنند که دیگر کاری از ما بر نمی آید، ما ساکت همین طور نگاه می کنیم. آنها چه کار می کنند؟ خود عمل ما را می آورند می گذارند جلوی ما، نه دفترچه را، نه صورتش را، نه این فیلم ها و این عکس هایی که الان دارند می گیرند. می گوئیم آقا اینها را هم شما دست کاری کردید. الان با این کامپیوترها همه کار می شود کرد؛ یک سر را می گذارند به جای یک تن، یک تن را می گذارند به جای یک سر، دیگر آن را عوض می کند، زن را مرد می کنند مرد را زن، صوتها را عوض می کنند. الان همه کار در دنیا می شود. می گوئیم نه آقا این

فیلمی هم که گرفتید اشتباه است این را هم برداشتید مونتاز کردید، این هم پس جای مناقشه و بحث دارد.

آنها می‌گویند نه، هر کاری بکنی ما بالادست را داریم؛ یک رودست به تو می‌زنیم که دیگر نه می‌توانی بگویی پرونده را دست‌کاری کردید، نه می‌توانی بگویی عکس را مونتاز کردی، نه می‌توانی بگویی فیلم را درست کردی، هیچ کار نمی‌توانی. آن چیست؟ خود تو را در آن صحنه می‌آوریم نشان می‌دهیم. این را چه کارش می‌کنی؟ همین صحنه امشب، شب شنبه ساعت نه و نیم، شب پنجم ذوالقعدة الحرام سنه ۱۴۳۸ در طهران، منزل جناب آقای حاج محمد آقا، همین صحنه را می‌آیند می‌گویند که آقای طهرانی شما در یک همچین جایی همچین حرفی زدی. می‌گویم نه آقا من نگفتم، چه کسی می‌گوید؟! شما برداشتی فیلم درست کردی برای ما! به ملائکه می‌گوییم ها روز قیامت! می‌گوید فیلم درست کردیم خیلی خوب. همین حالتی که من الان دارم صحبت می‌کنم - این فیلم است؟ اینکه دیگر فیلم نیست، این را می‌گویند عینیت خارجی، این را می‌گویند تکون - همین حالت را می‌آورند به بنده نشان می‌دهند. آن وقت من چه کار می‌کنم؟ می‌گویم این هم مونتاز است؟ این را که دیگر نمی‌توانم بگویم! خودم که دیگر مونتاز نیستم. خودم یک موجودی هستم دارای این خصوصیات، دارای این مسائل. این کجاست؟ این در نفس ملائکه است. همین عینیت، همین وجود. چون هر چه تحقق پیدا کند دیگر قابل عدم نیست. همین عینیت خارجی، همین وجود در



نفس ملائکه ثبت و ضبط می شود. آن وقت ببینید اینها دیگر چه قدرتی دارند، چه تجردی دارند، چه حالت انبساطی دارند، چه حالت سعه‌ای دارند که تمام این خلائق را می‌توانند و قابلیت دارند با تمام تغییرات، با تمام تحولات، با تمام دگرگونی‌هایی که در این خلق افراد انجام می‌دهند، کارهایی که انجام می‌دهند، افکاری که انجام می‌دهند، همه اینها را در درون خودشان نگه می‌دارند، آن وقتی که وقتش است می‌آورند نشان می‌دهند. البته انسان در طریق سیر و سلوک به این مراحل و به این مطالب هم می‌رسد و بر این مسائل هم اشراف پیدا می‌کند! ... و

**كَلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾** به همین معناست. همین مسئله هست که چطور تمام عالم وجود در نفس امام احصاء می‌شود و از نفس امام در نفس ملائکه. آن در مقام اصل و در مبدأیت و ملائکه هم همین طور. عالم عالم عجیبی است.

به همین جهت عوالم ربوبی در آن خلاف نیست، در آن دروغ نیست، در آن کذب نیست، در آن حقه‌بازی نیست، در آن نفاق نیست، در آن دوئیت نیست، در آن تو و منی نیست، در آن خلاف و این مسائل خودمحوری‌ها و عوالم بهیمیت و عوالم حیوانیت در آنها نیست. چرا نیست؟ چون منطبق با حق است، منطبق با واقع و عین است. مگر می‌شود یک عین خارجی در خلاف باشد؟ یک واقعیت، اینکه دیگر معنا ندارد. الان این لیوان اینکه خلاف در آن ندارد، یک حق است، یک موجودی است که حق بر او به اندازه سعه وجودی او الان حاکم است.

این بچه‌ها وقتی که از آنجا می‌آیند با خودشان همین‌ها را می‌آورند؛ با

خودشان صدق می آورند، با خودشان نوع دوستی می آورند، با خودشان یکرنگی می آورند، با خودشان عبودیت می آورند، با خودشان صفا می آورند، با خودشان صمیمیت می آورند. اینها را برمی دارند با خودشان می آورند. لذا فرمودند: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ؛** همه مولودها بر اساس فطرت زاییده می شوند. جامعه آنها را از بین می برد. **أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ؛** پدر، مادر، جامعه، افراد، اینها را برمی گردانند، دینشان را برمی گردانند، افکارشان را برمی گردانند. لذا وقتی که ما نگاه می کنیم به اشخاص، بچه ها را نزدیک تر می بینیم به آن حقایق، جوان ها را نزدیک تر می بینیم، پذیرش و تقبل شباب را نزدیک تر می بینیم تا افرادی که شصت سال، پنجاه سال از آنها گذشته همراه با مسائل مختلف، مادیات، اعتبارات، تفکرهای مختلف، خلاف اینها خو گرفتند؛ وقتی انسان یک حرف می زند اول فکر می کند این آقا چه می خواهد بگوید کجا می خواهد بزند! آیا فلان چیز را قبول دارد فلان چیز را قبول ندارد! اول برویم ازش یک استنتاج بکنیم ببینیم کجایش درد می کند! کجایش مسئله دارد! تا اگر یک چیزی پیدا کرد که نه این با فلان نکته مشکل دارد یا در فلان قضیه این قبول ندارد صاف برمی دارد پرده را می اندازد. بابا خب بگذار حرف بزند، بگذار ببینیم چه می گوید. چرا دنبال این طرف و آن طرف می روی؟ چرا؟ چون از

---

۱. **إِحْيَاءُ الْعُلُومِ**، ج ۳، ص ۱۳. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ؛ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يُنصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ.**

فطرت دور شدی، از فطرت دور شدی.

فطرت چه می گوید؟ آیه قرآن **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... ﴿الزمر،**

۱۸﴾ شما این را با یهودی نشان می دهید می گوید حرف خوبی است. به نصرانی

ارائه بدهی مطلب مطلب صحیحی است. بشارت بده، بشارت بده یعنی چه؟ یعنی

اینها هستند که راه پیدا می کنند ... **فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿الزمر، ۱۷﴾** نه هر کسی. همه سلايق که

بندگان من هستند اما از میان اینها آن که قابل برای راه است، آن که راه را می برد، آن

که یک روزنه ای پیدا می کند، آن که در دلش یک چراغ روشن می شود، آن که

می تواند این مسیر را برود همه نیستند. چه کسانی هستند؟ این دسته هستند **فَبَشِّرْ**

**عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ** هر کلامی را می شنوند **يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** آن که با

فطرتشان مطابق است آن را می پذیرند، آن که با عقلشان منطبق است آن را

می پذیرند، آن که با تشخیصی که من به آنها دادم، تشخیص را از جایی نیاوردند

خانه خاله شان که نیاوردند، من به آنها قدرت تشخیص دادم. لذا نگاه می کنی وقتی

یک صحبت می کنیم جوانها زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، رنگ چهره شان

زودتر تغییر می کند، سرشان را زودتر تکان می دهند. مثل هفتاد ساله ها نیستند همین

بیر بیر مثل دیوار به آدم نگاه کنند معلوم نیست تازه آدم بعد از یک ساعت زور زدن

و ... آخرش فهمید یا نفهمید، یک چیزی در کله اش رفت یا نه! ولی جوان نه،

وقتی نگاه می کند هان، اینکه می گوید هان آن هفتاد ساله نمی گوید هان برای

چیست؟ آن دارد در افکارش مطالب را با آن توهومات بررسی می کند نه خود

مطالب را تک و تنها و خالصانه و سازجانه و بدون حواشی، بدون حواشی نگاه نمی‌کند؛ این آقا اصلاً چطور است اصلاً ببینیم اینکه دارد این حرف‌ها را می‌زند او ضاعش چطور است؟ فلان چیز را قبول دارد فلان چیز را قبول ندارد؟ با فلان کس خوب است، با فلان کس چیست؟ این در حواشی دارد سیر می‌کند، اینکه دیگر حرف نمی‌فهمد، اینکه دیگر مطلب نمی‌فهمد. یک ساعت صحبت کردی همه‌اش داری فکر می‌کنی فلان‌جا مسئله دارد و فلان‌جا چی چی دارد. ولی جوان هنوز وارد این مسائل نشده، هنوز آلوده به این حواشی نشده، هنوز قلبش به گرفتاری‌های دنیا مبتلا نشده، هنوز ذهنش با این مسائل خلاف رنگ نگرفته، بی‌رنگ مطالب را می‌شنود.

پیغمبر چطور بودند؟ آنهایی که به پیغمبر گرایش می‌کردند اول جوان‌ها بودند، همین جوان‌ها آنها زودتر. بعد یک پله بالاتر بعد یک پله بالاتر. نمی‌خواهم بگویم همه همین‌طورند، نه، ممکن است یک کسی باشد سن بالا هم داشته باشد ولی چون مسیر عمرش را در صفا [سیر] کرده او هم مثل جوان فرقی نمی‌کند. معمولاً معمولاً افراد دچار این گرفتاری‌ها و این مسائل می‌شوند؛ یادم است یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله علیه - ایشان گاهی یک حالی داشتند یا ضرورتی اقتضا می‌کرد صحبت می‌کردند. در جلسات عصر جمعه و غیر عصر جمعه صحبت می‌کردند. طبق مطالبی که گاهی پیش می‌آمد تذکراتی می‌دادند. در آن موقع مطالب و مسائل مختلفی بود، جریاناتی بود، گاهی اوقات می‌شد که مطالبی را به

ایشان نسبت می‌دادند درحالتی که نظر ایشان صد و هشتاد درجه مخالف این مطالب بود و درست در نقطه مقابل اینها قرار داشت. اما ایشان هم ناچار بودند که مطلب را به صورت کلی و با اشارات و با کنایات مطالب را مطرح کنند، واقعاً این هم از مظلومیت این اولیای خداست که حرف را نمی‌توانند بزنند، حرف دلشان را نمی‌توانستند بزنند. الان بعد از گذشت این مدت ما مسائلی را که می‌شنویم می‌بینیم خلاف است، نظر ایشان اصلاً این نیست، این نبوده. ما در همان جا بودیم دیگر، کجا نظر ایشان این بوده.

من در آن مجلس وقتی که به مطالب ایشان توجه می‌کردم و یک نگاهی هم به افرادی که آنجا بودند می‌کردم می‌دیدم عجیب است، هرکدام از ما در عالم خودمان هستیم، هرکدام از ما در افکار خودمان هستیم، قبول داریم این مرد بزرگ است اگر نبود در جلسه‌اش شرکت نمی‌کردیم، به بزرگی قبول داریم به عظمت قبول داریم، به اینکه مردی است که با دیگران تفاوت دارد قبول داریم، ولی این قبول داشتن مانع نمی‌شد که ما از آن افکار خودمان درآییم، این قبول داشتن باعث نمی‌شد که ما از آنچه که برای خودمان در ذهن مان ترسیم کردیم دست برداریم! کاملاً مشخص بود که سخن ایشان در این مسئله به کجا دارد می‌خورد، ولی من در چهره‌های عده‌ای نگاه می‌کردم می‌دیدم همین حرف‌ها را دارند آنجا رنگ می‌کنند، دارند تغییرش می‌دهند، در ذهن دارند عوض می‌کنند، دارند دست‌کاری می‌کنند. خب بابا تو که قبول داری این مرد مرد بزرگ است دست‌کاری

دیگر یعنی چه؟ این رنگ زدن یعنی چه؟ خب نیا، مگر مجبور هستی؟ بلند شو برو یک جاهایی که اصلا می توانی این قدر زحمت نکشی زور زنی به خودت، نیاز به رنگ کاری ندارد خودش دارد رنگ می کند در بالای منبر می گوید، تو دیگر نمی خواهی زحمت نقاشی و ترکیب و مونتاژ، آن آقا دارد خودش مونتاژ می کند.

گاهی اوقات می شود من یک چیزهایی را گوش می دهم، یک چیزهایی را نگاه می کنم برایم خیلی جالب است می گویم عجب! با این حساب زمان ائمه هم که همین بود! همین اوضاع، همین مسائل بود. خیلی عجیب بود برایم چندی پیش نمی دانم چطور شد راجع به شهادت امام صادق علیه السلام فکر می کردم، بیست و پنجم سوال بود، در یک جا مقاله ای می خواندم که اصلا در آن زمان عده ای از شاگردان امام صادق علیه السلام همین علمای اهل تسنن بودند. رئیس همه آنها همین ابوحنیفه بود که می گفت «لَوْ لَا السَّنَّتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ»<sup>۱</sup> اگر آن دو سال که پیش جعفر بن محمد نبودم نعمان هلاک می شد.» هلاک نعمان یعنی دیگر از ابوحنیفه خبری نبود، یعنی ابوحنیفه که داریم می بینیم به خاطر همان دو سالی است که پیش امام صادق بود. خب تو چطور داری این حرف را می زنی آن وقت در مقابل امام صادق بلند می شوی می آیی دکان باز می کنی نامرد؟ این چطور است؟ خودت

۱. مختصر تحفة الاثنی عشریة، للالوسی، ص ۸؛ الامام جعفر الصادق، عبد الحلیم الجندی، ص

۱۶۲ و ۲۵۲؛ و لماذا اخترت مذهب الشيعة، مذهب أهل البيت؟ محمد مرعی الامین الانطاکی، ص

۳۰؛ و الشيعة هم أهل السنة، ص ۸۸

داری می‌گویی اگر آن دو سالی که پیش جعفر بن محمد نبودم خبری از ابوحنیفه نبود، لَهْلُکُ النُّعْمَانِ یعنی خبری دیگر از ابوحنیفه نبود. او، دیگران، سفیان ثوری، خیلی از بزرگان آنها همین مالک بن انس خدمت امام صادق علیه السَّلام می‌رسیدند.

بسیاری از اینها کسانی بودند که می‌آمدند مطالب یاد می‌گرفتند، حضرت صحبت می‌کردند برای همه صحبت می‌کردند. حضرت می‌آمدند در مسجد مدینه می‌نشستند و وقتی که افراد می‌دیدند که ایشان هستند می‌آمدند استفاده می‌کردند سؤالات شرعی، غیرشرعی، اخلاقی مسائل مختلف. چرامی رفتند؟ تو که امام صادق را به عظمت قبول نداری چرا می‌آیی؟ پس معلوم است قبول داری. به عظمت قبول داری، به اینکه این مرد با بقیه تفاوت می‌کند. خودت اهل علم هستی اهل فضل هستی، اهل درک هستی خودت اینها را می‌فهمی، خیلی خب آمدی و گذاشتی و بعد هم رفتی؟ همین لَوْلَا السَّتَّانِ لَهْلُکُ النُّعْمَانِ تمام شد؟ یا علمای دیگر، بزرگان دیگرشان می‌آمدند می‌نشستند استفاده می‌کردند سال‌ها بعد هم بلند می‌شدند می‌رفتند برای خودشان. مطامع دنیا، منافع دنیا، افرادی جمع می‌کردند، حکومت‌ها از این افراد استفاده می‌کردند. حکومت که نمی‌تواند بیاید امام صادق را گول بزند. بلند می‌شود چه کار می‌کند؟ اینهایی که دوروبر هستند اینها را می‌گیرد و جذب می‌کند و [استفاده] می‌کند. اینها همه‌اش برای چیست؟ همین جلسه‌ای که دارم می‌گویم خدمتتان این همین است.

مرحوم آقا دارند حرف می‌زنند اصلاً دیگر با چه زبانی بگویند نظر من این است، با چه بیانی بگویند در در فلان مسئله و این مطلب عقیده‌ام این است. تا مجلس تمام می‌شد: آقا دیدی آقا را این جور صحبت کرد! کجا آقا این جور صحبت کرد؟ ما هم که نشسته بودیم، خوب است نقل قول نمی‌کنیم، گوش خودمان شنید. تو داشتی در این یک ساعت چه کار می‌کردی؟ گوش می‌دادی یا داشتی رنگرزی می‌کردی؟ کجا آقا یک همچین حرفی را زد؟ کجا آقا یک همچین مطلبی را گفت؟ اگر آقا یک همچین حرفی بزند من پسرش او را دیگر قبول ندارم در این حد. آن وقت می‌گوید که آقا یک همچین حرفی زد؟ نظر آقا یک همچین چیزی بود؟ و و و یعنی دیگر مسائل، تبعات و این مطالب پخش می‌شود به عنوان سخن اولیای خدا دارد پخش می‌شود که مثلاً این حرف همه چیز خلاف، همه چیز خلاف. بعد می‌گوییم عجب!

خب بابا قبلاً هم همین بوده، زمان امام صادق ابوحنیفه می‌آید می‌گوید که من دو سال پیش او بودم بعد می‌آید در مقابل امام صادق برمی‌دارد دکان و دستگاه درست می‌کند! خیلی عجیب است. این برای چیست؟ برای این است ما وقتی که در قبال این مسئله حق قرار می‌گیریم می‌آییم با آن واردات، با آن ذخیره‌ها، با آن ارتکازات و با آنچه که در این مدت جدای از این مبانی ذخیره کردیم. چون اگر این مبانی ذخیره بشود این مبانی همه‌اش صفا و صمیمیت و صداقت و اینهاست، همین‌هاست. امام صادق به ما چه می‌گوید؟ به ما همین‌ها را می‌گوید.



موسی بن جعفر به ما چه می گوید؟ همین ها را می گوید. پس آنچه را که ما در ذهن خود ذخیره کردیم مطالب آغشته به مسائل دنیا بوده، خودمحوری ها بوده، جلب منافع ها بوده، دوئیت ها بوده، غیریت ها بوده، شرک ها بوده، کفرها، اینها را ما آمدیم جمع آوری کردیم و الان با آن جمع آوری در قبال مطلب امام صادق قرار می گیریم خب نمی شود. خب آن مطلب دیگر در ذهن نمی رود. مرحوم آقا باشد همین است، امام صادق باشد همین است، پیغمبر هم باشد همین است، خدا هم باشد همین است؛ یعنی اگر خدا بیاید پایین به صورت بشر، شما بالاخره روی پیغمبر هم عنوان بشری می گذارید آن وقت بگوید خود خدا هستم دیگر این را چه می گویی؟ می گویم اگر خدا هم باشی قبولت نداریم!

این صفات اینها صفاتی است که اینها می آید کم کم کم کم از بین می رود، آن صداقت می آید از بین می رود، آن صفا می آید از بین می رود. همان طور که عرض کردم یواش یواش کم کم آن تفکر صحیح، آن تفکر آزاد، آن تفکر حرّ، آن تفکری که فقط دنبال حق می گردد می بینیم یک خرده هان! وقتی قبلا یک همچنین حرفی می زدیم خود طرف هم می آمد تأیید می کرد: بله همین طور است دو تا هم می گذاشت رویش. حالا همان حرف را که الان می زنیم چون رنگ گرفته: آقا این مطالبی که می فرمایید حالا این مسائل صلاح هست؟! چی شد؟ تو که پارسال نه تنها اینها را تأیید می کردی خودت اضافه هم می کردی اما حالا صحبت صلاح و ... این چیست؟ عوض شده این تو، مطلب همان است تو عوض شدی. حالا صلاح

هست؟ بله صلاح هست. امسال و پارسال فرق نکرده، اوضاع فلک و کواکب و مهر و ماه و ستارگان و سیارات همه همین هستند. آنکه صلاح هست یعنی من عوض شدم! نه اینکه صلاح هست.

صلاح هست؟ همه اینها صلاح است از این صلاح بالاتر ما نداریم، هیچ صلاحی در دنیا بالاتر از صداقت نیست، هیچ صلاحی در دنیا یعنی پیغمبر هم همین را آورده، پیغمبر آمده گفته دین من دین صداقت است نگفته دین من دین صلاح است. حالا یا با صداقت جمع می‌شود یا نمی‌شود آن بعداً راجع به آن فکر کنیم. پیغمبر می‌گوید من دینی دارم که از آن صدق دربیاید، از آن صدق درنیاید آن دین شیطان است، دین نمرود و فرعون است. آن دینی که از آن صدق درآید آن دین دین من است، آن دینی که از آن صفا و محبت و صمیمیت درآید آن دین دین من است و آن صلاح است. پس صلاح آن چیزی است که از صداقت و صفا خروجی پیدا می‌کند و نشئت می‌گیرد. **بعثت الاتم مکارم الاخلاق**؛ من مبعوث شدم تا اینکه مکارم اخلاق را به اوج برسانم، به انتها برسانم. یعنی چه؟ همانی که خودم هستم، همانی که خودم رفتم زحمتش را کشیدم، همانی که خودم رفتم چهل سال در غار حراء تا گیرش آوردم، همانی که خودم آمدم و با آن جنبه حالا دارم با شما صحبت می‌کنم. دنبال صلاح نبودم، دنبال منافع نبودم، دنبال این بودم که آن مکارم اخلاق خودم را به اوج برسانم. یعنی چه؟ یعنی در انطباق با عالم تکوین آنچه را که حق است من هم منطبق بر آن باشم. آنچه را که واقعیت است من خودم

را با آن منطبق کنم. من برای این آدم من برای این غار حراء رفتم، من برای این چهل شب چهل شب آنجا تنها بودم.

ان شاء الله خدا قسمت کند ایام ایام حج است آدم بلند شود برود آنجا ببیند چه خبر است، ما که چند مرتبه ای توفیق پیدا کردیم به غار حراء تشریف پیدا کنیم واقعاً عجب عالمی است، عجب! پیغمبر اینجا چه کار می کرد؟ تنها اینجا چه کار می کرد؟ خیلی عجیب است، خیلی عجیب است. یک وقت مرحوم آقا می فرمودند در غار حراء پیغمبر حتی مجال صحبت با ملائکه را هم نداشت، مجال صحبت با جبرائیل را هم نداشت، کجا بود؟ ما خواب هزار تا ملک زیر دست را هم نمی بینیم چه برسد به جبرائیل، ملائکه در عوالم ترتب هستند. پیغمبر با اصل جبرائیل که ملک علم است و آن نشئه اش همه جا را گرفته، کجا بوده پیغمبر که نزولش با صحبت با جبرائیل برای او تنازل به حساب می آید؟! یعنی فقط مندرک در ذات بود، و فقط منمحو در ذات بود، و فقط فانی در ذات بود، و اصلاً مجال برای نزول به کثرات حتی آن تجلی بالا و نزول اعظم که آن اول مرتبه نزول اسماء و صفات است حتی این را هم پیغمبر به خود نمی داد.

آن وقت پیغمبر حالا آمده به این مرتبه رسیده، نفسش به طور کلی عوض شده دگرگون شده، آن جنبه وحدت در نفس او هیچ دیگر گوشه ای از نفسانیت و انانیت و بشریت و اینها باقی نگذاشته و فقط آب محض و زلال محض و آینه تمام نمای صفات پروردگار در آنجا شده. حالا می گوید برو سراغ مردم، حالا فهمیدید چقدر

فرق است؟ حالا می‌گویند برو سراغ مردم. حالا می‌گویند برو سیاست را در اجتماع اجرا کن. سیاستی که از مکارم اخلاق به دست آمده. همه دنیا سیاست دارند همه سیاستمداران دنیا را شما الان نگاه کنید اینها دنبال مکارم اخلاق بودند؟ اینها دنبال صفا و صمیمیت و حالت گذشت هستند؟

شما بچه پنج شش ساله را نگاه کن وقتی که دو تا گردو دستش است یکی اش را برمی‌دارد می‌دهد به آن رفیقش. حالا فرض کنید دو نفر با همدیگر می‌خواهند به ریاستی، وزیری، ریاست جمهوری، پادشاهی هرچه برسند اینها همین جوری هستند؟ آقا شما به این مسئله سزاوتر هستید من از حقم گذشتم شما بفرمایید. هان؟! ما خودمان را شیعه علی به حساب می‌آوریم! خدا را شکر شیعه علی را هم دیدیم! چرا؟ چون ما به حرف پیغمبر گوش ندادیم. پیغمبر گفت بعثت لاتم مکارم الاخلاق، ما گفتیم شوخی می‌کند، به ما نمی‌گوید، منظورش آن مشرکین و کفار قریش است. ما الحمدلله خودمان روی دست پیغمبر هم زدیم! مکارم اخلاق، کرامت‌های اخلاقی ما دیگر از جبرائیل هم زده بالاتر، دیگر به ما این حرف‌ها نمی‌آید. آن وقت ما با همان نفس و با همان افکار و با همان ایده و با همان سلیقه و با همان جاذبه‌های بشری و با همان صفات رذیله حیوانی در دنیا سیاست اجرا می‌کنیم آن وقت می‌شود سیاست پیغمبر!

پس بنابراین وقتی خداوند در قرآن می‌فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴿الْقلم﴾**

یعنی تو با این اخلاق آمدی چه کار کردی؟ در زیرمجموعه خودت سیاست

داری اجرا می کنی. این می شود سیاست الهی، این می شود همان سیاست جبرائیل، این می شود همان سیاست حضرت اسرافیل، این می شود سیاست حضرت عزرائیل، آن می شود سیاست پروردگار. چرا؟ چون این در زیرمجموعه او قرار می گیرد نه اینکه آن در زیرمجموعه این، اینها جایشان با هم عوض شده.

پیغمبر می آید چه کار می کند؟ واقعاً جداً دارم می گویم، اگر ما بیاییم تاریخ پیغمبر را مطالعه کنیم، این اذیت‌هایی که به پیغمبر کردند، اصلاً می شود برای کسی دیگر تصور بشود؟ واقعاً این اذیت‌هایی که کردند آدم شرمش می آید بگوید چه بر سر پیغمبر دیگر نیاوردند. سه سال در شعب ابی طالب عیال پیغمبر فوت کرد، عمومی پیغمبر فوت کرد، از گرسنگی و از تشنگی صدای بچه‌ها در شعب ابی طالب تا خود مکه خواب را از مشرکین می ربود، صدای ناله‌های اینها، صدای زخم‌هایی که اینها در این مدت در شعب ابی طالب پیدا کردند و پیغمبر در اینجا زنش را از دست داد، عمویش را از دست داد، چقدر افراد از دوستان و اصحاب پیغمبر در آنجا فوت کردند و سنگ زدند به پیغمبر، پایش را شکستند، پیشانی‌اش را شکستند. چی چی روی سر پیغمبر واقعاً آدم اصلاً خجالت می کشد اصلاً بیاید این مطالب را حتی به زبان بیاورد! تا اینکه پیغمبر مجبور شد جنگ‌ها راه انداختند در جنگ بدر چه کردند، در جنگ احد که امیرالمؤمنین بدن پیغمبر را به صورت جنازه بلند کرد آورد کنار تا نزنند بکشند، این قدر زخم به این بدن پیغمبر وارد شد. فکر می کنید پیغمبر روی تخت روان بود؟ در مدینه نشسته بود: بروید، بزنید، بکشید! آقا خود

پیغمبر از همه جلوتر به این مشرکین بود. دو تا هم حورالعین لابد باد می زدند!! در همان غار بیرون، الان پیداست البته الان جلویش را گرفتند بستند.

جنگ احزاب راه انداختند، گرفتاری های مختلف تا اینکه قضیه فتح مکه پیش آمد. واقعاً اگر ما به جای پیغمبر بودیم به یک همچین قدرت و تسلطی پیدا می کردیم چه بر سر این مشرکین می آوردیم؟ حق هم داشتیم دیگر. دیگر چه کار بود که نکردند؟ چه کار بود که نکردند؟ سعد بن عباد فرمانده لشکر حرکت می کند و همه به سمت مکه شعارهایی که می دهند: امروز روزی است که می زنیم و می کشیم و انتقام خودمان را می گیریم از این کفار. آنها هم همه زخم داشتند، آنها هم همه کشته دادند آنها هم همه پدرشان درآمد در این مدتی که محاصره بودند. بعد نزدیک های مکه که می رسند پیغمبر به امیرالمؤمنین می فرمایند تو برو پرچم را بگیر. شعار امیرالمؤمنین چیست؟ الیوم یوم المرحمه امروز روز گذشت است. ایا عجب! سعد بن عباد می آید و بقیه هم جوان ها و شور و شوق، تیرها را بلند می کنند شمشیرها را بلند می کنند چه کار می کنیم یک دفعه می بینند امیرالمؤمنین آمد علم را به دست گرفت شعار عوض شد: امروز روز بخشش است، امروز روز رحمت است، امروز روز گذشت است.

یا رسول الله اینها پدر ما را درآوردند! حضرت فرمودند: اینجا شما گذشت کنید بردید. **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ** اینجا است، این گذشت را بکن این پل را رد کردی، اگر نه، این گذشت را نمی کنی، حقت هم هست بالاخره زدند و کشتند، عیب ندارد

می‌روی می‌زنی اینها را هم می‌کشی به هوای خودت، ولی خودت از جای خودت تکان نخوردی، همان‌جا ایستادی. رفتی مکه را گرفتی ولی دل خودت را دیگر تسخیر نکردی، خاک را گرفتی، سنگ را گرفتی، خانه را گرفتی اینها را گرفتی. خودت چقدر رشد کردی؟ خودت چقدر جلو رفتی؟ چه تأثیری در افراد قرار دادی؟ خیلی خب این هم یک پادشاه مثل همه پادشاه‌های دیگر، آنها اذیتش کردند این هم با لشگریانش آمد زد و لت و پار کرد و همه را صاف کرد، آسفالت کرد رفت جلو، این هم مثل بقیه، اما پیغمبر دیگر پیغمبر نبود!

چرا عمروعاص در شهادت امیرالمؤمنین می‌آید اشک می‌ریزد؟ چون این می‌شناسد این کیست، می‌شناسد از ما بهتر می‌شناسد. چرا معاویه اشک می‌ریزد؟ معاویه به دروغ اشک نمی‌ریخت به واقع می‌ریخت، منتها دست از کارش هم برنمی‌داشت. چرا؟ آن امیرالمؤمنین را می‌شناسد که در جنگ صفین می‌توانست امیرالمؤمنین غلبه بکند و نکرد، می‌توانست این را انجام بدهد. دشت اولش همان قضیه آب که آمدند آب را بستند همان‌جا اگر امیرالمؤمنین می‌آمد مسئله را سفت می‌گرفت، وقتی که باز می‌کرد نمی‌گذاشت تمام بود، فاتحه خلاص. ولی امیرالمؤمنین می‌گوید نه، آب را بستید؟ مردم چه گناهی کردند آب را بهشان بدهید. ما شمشیر داریم، ما برای حق آمدیم، اینها بندگان خدا هستند. آن مسائلی که در ارتباط با عبودیت و بندگان خداست آن مسائل را ما باید رعایت کنیم. آب را باید بهشان بدهیم، وقتی که آب را دادیم چاق و چله و سیراب و خوب شدند

آن وقت می‌گوییم آقا حرفت چیست؟ اگر زدیم درست زدیم، اگر خوردیم خوردیم. مگر حتماً باید آدم بزند؟ ولی اینجا چی؟ بردیم. این معبر را رد کردیم، این پل را رد کردیم.

روش اولیای خدا همین است، روش اولیای خدا همین است. لذا تمام احکام اسلام همه بر این اساس است؛ نمازی که می‌خوانیم نماز باید به سمت خدا باشد. خدا می‌گوید در آنجایی که باید جماعت بخوانی برو جماعت، آنجایی که باید فرادی بخوانی نیا آنجا بگو نه نشد، این ابهت و عظمت و اینها دیگر این هم ما باید به جماعت بخوانیم! همه دارند می‌خوانند دیگر خیلی‌ها! خدا می‌گوید این نماز نمازی است که باید بروی فرادی بخوانی. چون در این جنبه فرادی بودن است که اتصال تو بهتر است، اگر بخواهی این را با جماعت بخوانی در نظام تشریح که آن نظام به دست من تشریح شده این جنبه تأثیر و این جنبه ربطیت در اینجا قرار داده نشده، آن در جماعت قرار داده شده در نماز واجب، ولی شما می‌گویید نماز مستحب هم به جماعت می‌خوانیم حالا ما یک پله از خدا بالاتر برویم چه اشکالی دارد؟! خدا می‌گوید بخوان تأثیری ندارد، هزار تا نماز بخوانی به اندازه سرسوزن در قلبت انشراح احساس نمی‌کنی. چرا؟ چون با یک اتصال مقطوع تو در اینجا خواستی وصل به خدا بشوی.

در اعمال حج در همه این مسائل وقتی که انسان نگاه می‌کند می‌بیند آن جنبه و وجهه، وجهه ربوبی باید باشد، وجهه باید وجهه الهی باشد، به ظاهر نباید ما فقط



نگاه کنیم. باید به آن جنبه الهی مسئله نگاه بکنیم، به آن جنبه ربطی مطلب باید ما به آنها بایستی که توجه بکنیم تا اینکه بتوانیم استفاده کنیم. لذا کسی که حج انجام می‌دهد به آن اماکن مشرف می‌شود توجه باید توجه فقط به توحید باشد، اگر این‌طور باشد این نفع می‌برد اما اگر نه بیاییم سر خودمان را به مظاهر مختلف گرم کنیم، به زرق و ورق‌ها بخواهیم گرم کنیم، به حواشی بخواهیم گرم کنیم، به چیزهای مختلفی که مردم مشغول‌اند به آنها مشغول هستند، عکس می‌اندازند، چه کار می‌کنند، دیگر اصلاً ذهن در آن فضا قرار نمی‌گیرد، فقط به همین صور و ظاهر و اینها انسان مشغول می‌شود و به همین جا بسته می‌شود. از این فضا و از این موقعیت خارج نمی‌شود. هنگام احرامش، هنگام عرفاتش، هنگام سعی، هنگام طواف.

الحمد لله ائمه این مطالب را فرمودند، بزرگان فرمودند. الان من داشتم اینجا دنبال این حدیث می‌گشتم یک دفعه چشم خورد به این عبارتی که مرحوم آقا از قول آقای حداد - رضوان الله علیه - نقل کردند<sup>۱</sup> وقتی که یک شیخی داشت در

---

۱. روح مجرد، ص ۱۴۳: فرمودند: یک شب که با رفقا به مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجّاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشّحی از آن آنها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیّر نموده بود که: خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، بین مگر این عرب‌ها و این مردم با

مواقف حج از یک جماعتی می گذشت دید نشستند، گفت که شیخ تان چه دستوری به شما داده؟ دستورتان چیست؟ برنامه تان چیست، مشی تان چیست منہاج تان چیست؟ طریق تان چیست؟ عَلَّمْنَا اسْتَاذُنَا بِالْإِتِمَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ؛ استاد ما گفته که ما واجبات را انجام بدهیم، مستحبات را انجام بدهیم و از معاصی هم کناره گیری بکنیم. اینها یک چیزی است که الان وقتی که انسان می بیند چیز بدی نیست، چیز خوبی است، همه بایستی که طاعات انجام دهند ولی می خواهد بگوید که یک چیز بالاتر را چرا نگفته به شما. تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ مجوسیت هم همین است. انسان دو چیز را در ذهنش ترسیم می کند چیزهای نیک و چیزهای زشت، هَلَّا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! چرا امر نکرده فقط ذهنتان را یک طرفه کنید؟

من خیلی تعجب می کنم وقتی که مشرف می شدیم مدینه، وقتی که می رفتیم

---

این وضع و کیفیت می گذارند؟!

من به او پرخاش کردم و گفتم: مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: ما عَلَّمَكُمُ اسْتَاذَكُم؟! «استاد شما به شما چه چیزی تعلیم کرده است؟!» مرید گفت: عَلَّمْنَا اسْتَاذُنَا بِالْإِتِمَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ! «استاد ما به ما التزام به طاعتهای خدا و ترک نمودن گناهان را تعلیم نموده است!» آن بزرگ گفت: تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُمُ بِالْتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟! «این کارها صرفاً آداب دین مجوس است (زرتشتی ها که قائل به دو مبدأ خیر و شرّ، و نور و ظلمت اند). چرا شما را امر نکرد تا یکسره به سوی خدا بروید، و توجّهتان به وی باشد؛ به فراموش کردن و دور ریختن ما سواى خدا؟!»

در کنار مرقد رسول خدا و در آنجا می‌دیدیم بعضی از این ایرانی‌ها می‌آیند می‌پرسند که آقا قبر عمر کجاست؟ قبر آن یکی کجاست؟ گفتم آقا شما آمدی کنار پیغمبر داری به عمر فکر می‌کنی؟! داری به ابابکر فکر می‌کنی؟! یعنی چه؟ گفت به ما گفتند که ... گفتم هر کسی هر چه گفته. شما آمدی اصلاً نباید در ذهنت بیاید، نباید در فکرت بیاید. این چیست؟ این همان مجوسیت است.

یک وقت در زمان سابق خدمت مرحوم آقا بودیم. خدا رحمت کند بالاخره هر کسی یک افقی دارد دیگر، یکی از منبری‌های معروف و سالخورده سابق که مسئول یک انجمن و چیزهایی بودند که تبلیغات و ... روزهای دهه عاشورا هم در مسجد قائم منبر می‌رفتند. بعد از منبر نشسته بودند من داشتم گوش می‌دادم، داشتند صحبت می‌کردند خیلی از آقایان هم می‌آمدند از آقایان علما ائمه جماعات می‌آمدند، صبح‌های دهه محرم و عاشورا بود. صحبت مدینه و زیارت رسول خدا و اینها شد. بعد یک دفعه دیدم ایشان گفت که زیارت رسول خدا این‌طور است، بعد با یک حالت غیض گفت آخر انسان چه کار بکند وقتی می‌رود آنجا می‌ایستد می‌بیند دو تا فلان - اسم یک حیوانی آورد - آنجا گرفتند خوابیدند، دیگر آدم این زیارت به او نمی‌چسبد.

چرا نباید زیارت بچسبد؟ بابا پیغمبر در اینجا هست. اصلاً چرا داری فکر می‌کنی؟ چرا داری فکر می‌کنی به اینکه کسی دیگر هست؟ حالا این دو تا هیچی، اصلاً کل عالم اینجا گرفتند کنار پیغمبر هستند باشند، آنها هم باشند. تو برای چی

آمدی؟ تو مقصدت در اینجا چیست؟ تو آمدی اینجا به این دو تا فکر کنی؟! هزار فرسخ راه را از این طرف و آن طرف آمدی یا اینکه نه، آمدی ببینی رسول خدا در اینجا چی به تو می دهد! از نفس رسول خدا و فاطمه زهرا در اینجا بهره بگیری. آن وقت این چیست؟ این باعث می شود انسان حزش کم بشود، نصیبت کم بشود، آن عروجی که باید بکند، آن صعودی که باید بکند دیگر نسبت به او دسترسی پیدا نمی کند.

پس راه همان راهی است که اولیاء و بزرگان توصیه کردند. خدا ان شاء الله قسمت کند که ما موفق به درک واقعی این مطالب و این مسائلی که خدا قسمت اولیای خودش کرده ما هم موفق بشویم ان شاء الله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد